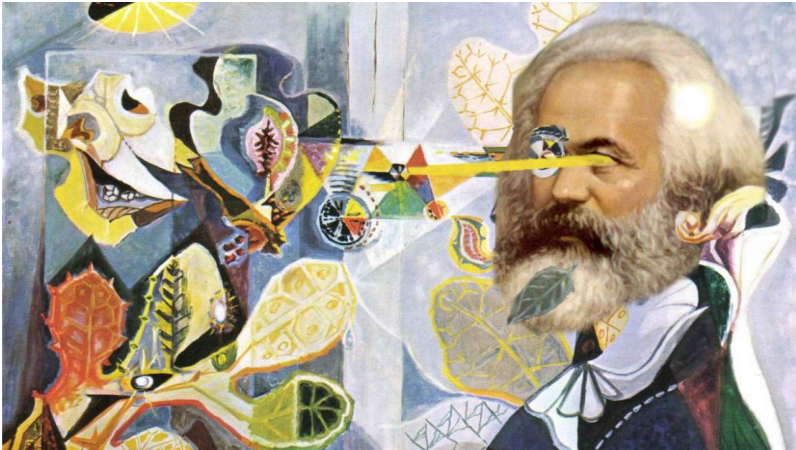


بحثی جدید  
در تئوری و عمل اکوسوسیالیسم مارکسیستی

میشل لووی



ترجمه‌ی محمدرضا جعفری



کوهی سایتو پژوهشگر جوان مارکسیست اهل ژاپن است و کتاب‌اش کتاب ارزشمندی است در بحث ارزیابی دوباره‌ی میراث مارکس، این بار از منظر یک اکوسوسیالیست. این کتاب ادعای نویسندگان به‌ویژه آلمانی را که مارکس را پرومته‌گرا، تولیدگرا و رزمنده‌ی سلطه‌ی صنعتی بر طبیعت می‌خوانند منصفانه به چالش می‌کشد. به‌علاوه سایتو در مقدمه‌ی کتاب، آن‌چه خود «موج اول اکوسوسیالیست‌ها» می‌نامد را با این اعتقاد که آن‌ها نظرات قرن نوزدهمی مارکس پیرامون محیط زیست را برای امروز ناکافی و بی‌اهمیت می‌دانند، مورد انتقاد قرار می‌دهد. کسانی مانند آلن لپیژ، دانیل تانورو، جوئل کوول و من. این به نظرم ادعایی ساختگی و بی‌سند است. لپیژ خواستار «کنار گذاشتن پارادایم مارکسیستی» شد اما آن سه دیگر خود را مارکسیست می‌دانند و اگرچه ممکن است انتقاداتی بر (برخی) نظرات مارکس درباره‌ی طبیعت داشته باشند اما این باعث نمی‌شود تأملات او را «کم‌اهمیت» بدانند. چون این موضوع در کتاب مطرح اما به‌خوبی پیگیری نمی‌شود پس از همین جا شروع می‌کنیم.

یکی از مهم‌ترین خصیصه‌های این کتاب این است که مارکس را همچون یک ساختار یک‌پارچه از آثار که از ابتدا تا انتها دارای تعلقات جدی محیط زیستی (به باور برخی) یا تمایلات شدید ضد محیط زیستی (به باور چندی دیگر) است معرفی نمی‌کند. همان‌گونه که سایتو به شکل متقاعدکننده‌ای استدلال می‌کند چندین مؤلفه‌ی پیوستگی در تأملات مارکس بر طبیعت وجود دارد، و به همان ترتیب، چند تغییر بسیار مهم و جهت‌گیری مجدد.

یکی از مهم‌ترین مسائل میان پیوستگی اندیشه‌ی او، «جدایی» سرمایه‌دارانه‌ی<sup>۱</sup> انسان از زمین یا به عبارت بهتر طبیعت است. مارکس اعتقاد داشت در جوامع پیشاسرمایه‌داری شکلی از یگانگی میان تولیدکننده و زمین وجود داشت. او این مسأله را وظیفه‌ی کلیدی سوسیالیسم می‌دید که وحدت اصیل میان طبیعت و انسان را که سرمایه‌داری تخریب کرده است مجدداً، ولی این بار در سطحی بالاتر (نفی در نفی)، برقرار کند. این نکته علاقه‌ی مارکس به جوامع پیشاسرمایه‌داری را چه در مباحثات

<sup>۱</sup> The Capitalist "Separation"

اکولوژیکی‌اش (مثلاً با کارل فراس) چه در تحقیقات انسان‌شناسی‌اش (فرانز مائورر)، هر دو از سوسیالیست‌های ناخودآگاه،<sup>۲</sup> توضیح می‌دهد.

همچنین مارکس در یکی از مهم‌ترین و آخرین اسناد، نامه‌ی سال ۱۸۸۱ به ورا زاسولویچ می‌گوید به یمن قلع‌و‌قمع کردن سرمایه‌داری، جوامع مدرن می‌توانند به شکل متعالی‌تری از نوع «باستانی» مالکیت و تولید جمعی بازگردد. اشاره به این نکته که کاملاً مرتبط است به دوران ما، بصیرت سایتو را می‌رساند چرا که در آمریکا، از کانادا تا پاتاگونیا [در آمریکای جنوبی-م]، جوامع بومی در خط مقدم مقاومت در برابر تخریب محیط زیست از سوی سرمایه‌داری قرار دارند.

اما مهم‌ترین کار سایتو نشان دادن حرکت و تکامل تأملات مارکس بر طبیعت در مسیر فراگیری، بازاندیشی و بازشکل‌گیری اعتقادات او است. تا قبل از سرمایه (۱۸۶۷) می‌توان ارزیابی نسبتاً غیرانتقادی [نزد مارکس] از پیشرفت سرمایه‌داری مشاهده کرد، آنچه عمدتاً تحت اصطلاح اسطوره‌ای مبهم «پرومته‌گرایی» از آن یاد می‌شود. این نگرش به‌طور صریح در مانیفست [حزب] کمونیست جایی که مارکس «انقیاد نیروهای طبیعی» و «پاکسازی سرزمین‌ها برای زراعت» به دست سرمایه‌داری را تجلیل می‌کند آمده است. این دیدگاه همچنین در دفترهای لندن (۱۸۵۱)، دست‌نوشته‌های اقتصادی سال‌های ۱۸۶۳-۱۸۶۱ و دیگر نوشته‌های این سال‌ها قابل مشاهده است. عجیب آن‌که به نظر می‌رسد سایتو بی‌دلیل گروندریسه (۱۸۵۸-۱۸۵۷) را در نقد خود نادیده می‌گیرد. کتابی که در آن مارکس «مأموریت بزرگ سرمایه‌داری برای تمدن» را در رابطه با طبیعت و در ارتباط با جوامع پیشاسرمایه‌داری که اسیر زندان محلی‌گرایی خود و پرستش طبیعت همچون بت‌اند را تحسین می‌کند.

تغییرات در سال‌های ۱۸۶۵-۱۸۶۶ از راه می‌رسند. جایی که مارکس با نظرات جاستوس فن لیبیگ، شیمیدان کشاورزی در مورد مسائل و مشکلات مربوط به تهیدگی خاک<sup>۳</sup> و شکاف متابولیکی میان جوامع انسانی و محیط طبیعی آشنا می‌شود. این

<sup>۲</sup> Unconscious

<sup>۳</sup> Soil Exhaustion

آشنایی منجر می‌شود به ارزیابی بسیار انتقادی تری [نسبت به قبل] از ماهیت مخرب پیشرفت سرمایه‌داری به‌ویژه در کشاورزی در جلد اول سرمایه (۱۸۶۷)، و نیز در دو جلد ناتمام بعدی. پس از سال ۱۸۶۸ با خواندن آثار دیگر دانشمند آلمانی کارل فراس، مارکس با دیگر موضوعات محیط زیستی مانند جنگل‌زدایی و تغییر اقلیم محلی آشنا می‌شود. بنا بر نظر سایتو، اگر مارکس این امکان را می‌یافت تا جلد دو و سه سرمایه را خود تکمیل کند بر بحران‌های اکولوژیکی با شدت بیشتری تأکید و تمرکز می‌کرد؛ و البته این به طور ضمنی حاکی از آن است که او نسبت به وضعیت ناتمام موجود، به چنان مسائلی توجه کافی نداشته است.

با این تفاسیر می‌رسیم به مهم‌ترین اختلاف نظر من با سایتو. در چندین قطعه از کتاب سایتو ادعا می‌کند برای مارکس «ناپایداری محیط زیستی سرمایه‌داری تضاد [درونی] سیستم است» (صفحه ۱۴۲، تأکید از سایتو است)؛ یا این‌که مارکس در سال‌های آخر شکاف متابولیکی را «مهم‌ترین معضل سرمایه‌داری» می‌دانست؛ یا ستیز با محدودیت‌های طبیعی برای مارکس «تضاد اصلی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری است». من تعجب می‌کنم که [چطور] سایتو در نوشته‌های مارکس، اعم از کتاب‌های چاپ‌شده، دست‌نوشته‌ها یا دفترهای او به چنین عباراتی برخورد کرده است. چنین عباراتی وجود ندارند، فقط به این دلیل خوب که در قرن نوزدهم مسأله‌ی ناپایداری در سیستم سرمایه‌داری چنان که امروز مطرح است به صورت یک مسأله‌ی سرنوشت‌ساز در نیامده بود. یا به این دلیل بهتر: که تنها از سال ۱۹۴۵ است که زمین وارد عصر اکولوژیکی تازه‌ای، عصر آنتروپوسین،<sup>۴</sup> شده است. به علاوه به باور من، شکاف متابولیکی یا تضاد

---

<sup>۴</sup> Anthropocene پیشنهادی غیررسمی برای آغاز یک عصر جدید است. دورانی که سرآغاز تأثیر عمده‌ی فعالیت‌های انسان بر اکوسیستم و ساختار زمین‌شناختی سیاره است. اصطلاح آنتروپوسینرا نخستین‌بار دانشمندان شوروی در اوایل دهه‌ی ۱۹۶۰ برای اشاره به کوتاه‌ترین، جدیدترین دوره‌ی زمین‌شناسی استفاده کردند. در دهه‌ی ۱۹۸۰ این اصطلاح با برداشتی متفاوت برای مشخص کردن دوران زمین‌شناختی جدید ناشی از تأثیر عمیق رفتارهای بشر خصوصاً بر اتمسفر زمین به کار گرفته شد. در سال ۲۰۱۷ مقاله‌ای در نشریه ساینس که تحقیقی بود روی آثار جوی، بیولوژیک و ژئوشیمیایی فعالیت‌های بشر روی هسته‌های یخ، میانه‌ی قرن بیستم را به‌عنوان آغاز دوره آنتروپوسین پیشنهاد کرد.

با محدودیت‌های طبیعی، «معضل سرمایه‌داری» یا «تضاد سیستم» نیست. مسأله بیشتر از این‌هاست. تضاد [اصلی] بین سیستم است و، به قول مارکس، «شرایط جاودان طبیعی» و از این‌رو شرایط طبیعی حیات انسانی بر کره‌ی زمین. در واقع (بنا به گفته‌ی سایتو) آن‌گونه که پل برکت استدلال می‌کند، سرمایه می‌تواند تحت هر شرایط طبیعی، هرچند تخریب‌شده، به انباشت خود ادامه دهد به طور دائم تا انقراض کامل حیات انسان: انباشت سرمایه تنها زمانی ناممکن می‌شود که تمدن بشری از بین رفته باشد. سایتو با یک نتیجه‌گیری هوشیارانه کتاب خود را به پایان می‌برد که به نظر من جمع‌بندی مناسبی از موضوع است: سرمایه یک پروژه‌ی ناتمام باقی مانده است. مارکس به همه‌ی سؤالات پاسخ نداد و دنیای امروز را پیش‌بینی نکرد. اما نقد او بر سرمایه‌داری، مبانی نظری بسیار مفیدی را برای درک بحران زیست محیطی کنونی فراهم می‌کند.

منبع: سایت [اقلیم و سرمایه‌داری](#)

---

دوره‌ای جدید که باید از دوران هولوسن جدا قلمداد شود. تا قبل از انقلاب صنعتی در قرن ۱۸ تغییرات محیطی ارتباطی به رفتار انسان نداشتند و نتیجه‌ی تغییرات دراز مدت طبیعی مانند تغییر در انرژی خورشیدی یا فعالیت‌های آتشفشانی بودند، اما با شروع انقلاب صنعتی رفتار انسان باعث تخریب محیط زیست شده است. آنتروپوسین دورانی است که در آن فعالیت‌های انسان باعث شده توانایی کره‌ی زمین برای نظم‌بخشی به خود و حفظ تعادل خود در معرض خطر قرار گیرد.